توصیف هنری پاتینجر از جنوب شرقی ایران

مردانی خوش‌سیما و مقبول‌اند

هنری پاتینجر یکی از دو افسر نیروی انگلیس در هند بود که ماموریت داشته به همراه سروان کریستی، از راه خشکی، قدرت طبیعی، اقتصادی، نظامی و راه‌های سوق‌الجیشی مناطق بلوچستان و جنوب شرقی ایران را در اوایل دوره قاجار بررسی کرده، ارزش اردوکشی این نواحی را تعیین کند. او پس از انجام ماموریت، تنها پس از شکست ناپلئون و رفع تهدید وی برای حمله به هند در سال ۱۸۱۶ میلادی برابر با ۱۱۹۴ خورشیدی از سوی دولت بریتانیا اجازه یافت سفرنامه خود را با نام «سفرنامه پاتینجر» منتشر کند که در واقع شرح مسافرت و نقشه مسیر این منطقه به شمار می‌آمد. سفرنامه او هم از نظر مردم‌شناسی هم از جنبه اطلاعات جغرافیایی اهمیت بسیار دارد. پاتینجر به هر ده و روستا که رسیده، افزون بر توضیحاتی درباره فضای دهکده، موقعیت جغرافیایی و نیز شیوه اداره و رییس آن، به طور کلی در بخش ابتدایی سفرنامه‌اش، داده‌هایی ارزشمند از وضعیت زندگی مردم، آداب، رسوم، اخلاق و منش آن‌ها ارایه داده است. وی در این‌باره می‌نویسد «طوایف بلوچ، از نظر قیافه و اندام نظیر ناروئی‌ها هستند. مردان خوش‌سیما و مقبول‌اند و چهره‌ای جذاب دارند ولی به قدر ناروئی‌ها تحمل شدید و سختی‌ها را ندارند. به نظر می‌آید آب و هوای

دسته‌ای از مردمان بلوچ/عکس: آلبوم سوروگین

سرزمینی که در آن به سر می‌برند در ایشان تاثیر داشته آنان را سست و بی‌روح بار آورده، رنگ پوست آن‌ها از ناروئی‌ها تیره‌تر است و شاید علت آن تاثیر گرما و شدت تابش آفتاب و آب و هوای ناحیه کوچ گنداوا باشد». آنچه برای پاتینجر شگفت‌آور می‌نماید احترامی است که بلوچ‌ها حتی تا پای مرگ به مهمان می‌گذارند «مهمان‌نوازی بلوچ ضرب‌المثل است، و تقریبا مهماندوستی خصلتی است که در بین تمام افراد بلوچ این سرزمین وجود داشته و همه‌گیر می‌باشد. دله‌دزدی عملی مطرود و سرقت نفرت‌آورترین عمل محسوب می‌شود. وقتی پیشنهادی بکنند و تعهدی نمایند، و یا قولی بدهند که جان و مال شخصی را حفظ نمایند تا پای جان در انجام قول و قرار خویش ایستادگی می‌کنند». او درباره شهرهای جنوب شرق ایران هم سخن رانده و مهم‌ترین ویژگی آن‌ها را بیان کرده است «شهرهای ابتر و فهرج کوچکند ولی بسیار پاکیزه بوده، خوب ساخته شده‌اند. اولی ۲۵۰ خانه و دومی ۴۰۰ خانه دارد که در هر دو شهر خانه‌ها در میان نخلستان‌ها پراکنده‌اند که مهم‌ترین منبع درآمد محل هستند». او درباره بمپور نیز چنین می‌نویسد «ده بمپور کوچک و بسیار بد ساخته شده است. روزگاری دیواری کوتاه و گلی آن را محصور می‌نمود که به تناوب بر آن برج‌های کوچکی نیز ساخته بودند ولی در حال حاضر همه آنها در شرف اضمحلال و نابودی است. چون درخت خرما و نخلستانی وجود ندارد و کشت و زرع دیگری هم در حوالی ده مقدور نیست [.] منظره ده رقت‌آور بود». تفاوت زیاد سطح معیشتی روستاها بسیار مورد توجه این افسر انگلیسی بوده است. او البته جذابیت برخی از آنجاها را ستایش کرده است «پس از چهار میل راهپیمایی به سوی شمال‌غربی در ساعت ۷ به بزمان رسیدم. این مکان دهکده کوچکی بود که در میان نخلستان خرما و در نزدیک کوه خودنمایی می‌کرد. دهکده بزمان ۱۵۰ خانه دارد که بعضی از بناها دو یا سه طبقه است و جملگی از سنگ و بدون مصرف سیمان و یا ساروج ساخته شده‌اند ولی سنگ‌ها به قدری خوب بر هم نهاده شده، چفت و بست گردیده که کاملا مانع نفوذ باران‌اند و نیز دیوارها از داخل با کاه‌گل اندود شده‌اند».

همراه با چارلز ادوارد ییت که برای ماموریتی سیاسی در دوره قاجار به سیستان رفت

میهمان انگلیسی شهر سوخته

خوانین بلوچ در دوره قاجار، حدود سال ۱۳۲۰ قمری

پرستو رحیمی- تاریخ‌پژوه| «در انتهای مسیر هر چه به خندق نزدیک می‌شدیم زمین بیشتر هموار و مسطح می‌شد تا اینکه به محلی که ارتفاع بسیار کمی داشت و به آن شهر سوخته می‌گفتند رسیدیم». کلنل چارلز ادوارد ییت، یکی از سیاستمداران انگلیسی در تاریخ معاصر، در سال ۱۲۷۲ خورشیدی از شهر سیستان گذشته و دیده‌های خود را نگاشته است. او در این میانه به محوطه باستانی شهر سوخته نیز اشاره کرده است. زندگی‌نامه‌ای مفصل از این سیاستمدار انگلیسی در دست نیست. قدرت‌الله روشنی، مترجم کتاب او، «سفرنامه خراسان و سیستان (سفرنامه کلنل ییت به ایران و افغانستان)» به ارایه یک زندگی‌نامه چند خطی از آن کلنل انگلیسی در دوره قاجار بسنده کرده است. ادوارد ییت تا آنجا که می‌دانیم در سال ۱۸۴۹ میلادی برابر با ۱۲۲۷ خورشیدی در انگلیس زاده شد. او که بیش‌تر زندگی خویش را در هند به ویژه بخش شمال غربی آن خدمت کرد، در میانه سال‌های ۱۹۰۰ تا ۱۹۰۴ میلادی برابر با ۱۲۷۸ تا ۱۲۸۲ خورشیدی مفتش حکومت و کمیسیونر اصلی بلوچستان بود. او در ۱۹۰۱ میلادی به درجه سرهنگی رسید و در زمره کارگزاران هندوستان درآمد. ییت البته پیش‌تر در سال ۱۸۹۳ میلادی برابر با ۱۲۷۱ خورشیدی کفیل کنسول بریتانیا در مشهد شده بود. او سه سال بعد به مدت یک سال سرکنسول مشهد شد. این افسر عالی‌رتبه انگلیسی به زبان‌های فارسی و ترکی آشنا بود، همین مساله امکان آشنایی و ارتباط مستقیم با مردم ایران را برای او فراهم می‌آورد. نویسنده کتاب به روایت مترجم، سفر خود را که جنبه سیاسی داشته، برای تعیین مرزهای میان افغانستان و روسیه آغاز می‌کند. ادوارد ییت، خود نیز در متن کتاب به این ماموریت اشاره کرده است. از آنجا که شناخت مرزهای ایران برای دولت انگلیس، مساله‌ای استراتژیک بود، ادوارد ییت را به سمت کنسول بریتانیا در مشهد منصوب کرد. ییت، سرتاسر مرزهای ایران و روسیه را پیمود و به ایران سفر کرد. او از راه جنوب خراسان به سیستان رفت و بعدها در سفرنامه‌اش همه مسیری را که پیمود به دقت وصف کرد. سفرنامه ادوارد ییت از نظر سیاسی، اقتصادی و اجتماعی اهمیت فراوان دارد. او با گذر از قاین و بیرجند به سیستان وارد شده است «در ۲۷ ژانویه ۱۸۹۴ میلادی/ ۷ بهمن ۱۲۷۲ شمسی به نصیرآباد یا شهر سیستان رسیدیم. دو میل مانده به نصیرآباد جمعیت زیادی برای استقبال در انتظار بودند».

بازار سیستان

مسافر انگلیسی صبح روز پس از رسیدن به سیستان، با گشتی در شهر، صیادان مرغ‌های وحشی و شیوه شکار آنها را دیده، به دقت توصیف می‌کند. او پس از آن به بازار سر زده، می‌نویسد «بازار سیستان در نصیرآباد کاملاً خالی بود و در آن فقط مقداری قند روسی و چند دست لباس کهنه انگلیسی و دو کیسه شمع بلژیکی به چشم می‌خورد. قند روسی با قیمت نازل‌تری نسبت به بیرجند در بازار سیستان به فروش می‌رسید. جالب بود که هر چه فراتر می‌رفتیم قیمت این کالا بیشتر سقوط می‌کرد». بی‌رونقی بازار این منطقه، شگفتی وی را برانگیخته، موجب سبب می‌شود درباره شیوه تجارت و گذران زندگی مردم و نیازمندی‌های آن‌ها جست‌وجو کند «رسم معمول بر این بود که دهکده‌های کوچک با یکدیگر دست به یکی می‌شدند و قافله‌ای از بار را به بندرعباس یا کویته آن هم در پاییز هر سال گسیل می‌داشتند. این قافله هنگام بهار به سیستان بازمی‌گشت. در بازگشت اجناسی از قبیل چای، ادویه، قند و مقداری پارچه توسط این قافله‌ها به سیستان حمل می‌گردید. این کالاها مستقیما به بازار شهر آورده نمی‌شد و هریک به ده مخصوص خود می‌رفت.» ییت سپس توضیح می‌دهد که این اجناس برای مصرف مردم در همه سال کافی نبوده، مردم بدین ترتیب ناچار می‌شدند از کالاهای روسی بهره بگیرند که عمدتا از سوی بیرجند می‌رسیده است.

سالی نو در کوه خواجه

چارلز ییت هنگام گذر از روستاها مهم‌ترین ویژگی آن‌ها را یادآوری کرده، بافت تاریخی هر منطقه را مورد توجه قرار داده است «با عبور از دهکده افضل‌آباد و بعد از پیمودن ۱۸ میل به کوه خواجه رسیدیم. نام کوه خواجه از شخص عابدی به نام خواجه سراسریر گرفته شده که گفته می‌شود نسب وی به حضرت ابراهیم می‌رسد. در اولین روز سال، نوروز تمام سیستانی‌ها در این محل گرد می‌آیند و آغاز سال نو را جشن می‌گیرند. تپه‌هایی که قلعه بر آنها واقع است از پایین مسطح و هموار به نظر می‌رسند. دسترسی به قلعه فقط از سه جهت امکانپذیر است. ورودی اصلی و قلعه قدیمی در جنوب‌شرقی واقع بود و دیوارهای خارجی آن ظاهرا تا کناره آب پیش می‌رفته‌اند. در مواقع بروز سیل، کوه خواجه همانند جزیره‌ای در آب محاط و دسترسی به قلعه مشکل می‌شده است». این نظامی انگلیسی در دوره قاجار، سپس درباره خشک‌بودن آنجا سخن رانده، به بنای مربع‌شکلی از خشت خام اشاره می‌کند که در همان قسمت قرار داشته است «این بنا معماری پیچیده و خاصی داشت و تقریبا به صورت ویرانه‌ای درآمده بود. تعداد زیادی اتاق، فضاهای پوشیده شده توسط گنبد و راهروهای مسقف قوسی شکل دیده می‌شدند. به نظر می‌رسید که این بنا در زمان آبادی خود استحکام و مقاومت بیش از حدی داشته است».

گورهای شکافته

در بازدید از هر بافت تاریخی، آنچه بیش‌ترین توجه سیاستمدار انگلیسی را به خود کشانده، گورهایی است که انتهایشان احتمالا به منظور برداشتن اشیای قیمتی آن‌ها باز شده است «بالای تپه فقط چند قبر که تا ۹۰ سانتیمتر از زمین بالا آمده بود و از سنگ ساخته شده و خاک آنها را پوشانده بود به چشم می‌خورد. بیشتر این قبرها از انتها شکافته و باز شده بودند و حفره داخل آنها قابل رویت بود. استخوان‌های مرده‌ها در حالیکه لایه‌ای از خاک آنها را پوشانده بود دیده می‌شد. در این مناطق تا آن زمان ندیده بودم که مرده‌ای را در سطوح بالاتر از زمین دفن کنند. من نتوانستم نوشته و یا اثری که بیانگر تاریخ بنای این قبرها باشد پیدا کنم». او افزون بر کوه خواجه، در گورستان «حوض‌در» نیز بار دیگر با این گورها روبرو می‌شود «در قسمت غربی حوض در گورستان مشابه‌ای قرار داشت که در آن نیز قبرها در سطحی بالاتر از زمین قرار گرفته بود. تمام قبرها از یک خشت خام و یک طاق قوسی ساخته شده بود، و همگی نیز از انتها سوراخ بودند، به نحوی که من یک قبر سالم و دست‌نخورده را ندیدم». دیدن چندباره اینگونه قبرستان‌ها این باور را در سیاح انگلیسی پدید می‌آورد که ایرانیان چندان به مردگان و گورها اهمیت نمی‌دهند، از این‌رو با دیدن مزارهایی متفاوت در منطقه‌ای به نام «سرشیله» شگفت‌زده شده، می‌نویسد «در سرشیله [از] یک قبرستان بلوچ‌ها که بر روی تپه‌ای کم‌ارتفاع در سمت چپ ما قرار گرفته بود گذشتیم. قبرها تازه به نظر می‌رسیدند و با سنگ‌هایی کمیاب به طرزی زیبا تزیین شده بود. این درست خلاف رفتاری است که در ایران مردم با قبرها دارند و از آنها نگهداری نمی‌کنند. در اینجا بر روی بعضی از قبرها تکه‌های گلدان‌های سنگی به رنگ پشمی که به طرز زیبایی ساخته شده بودند به چشم می‌خورد. به نظر می‌رسید که این گلدان‌ها باید از یکی از خرابه‌های قدیمی به دست آمده باشند. یکی از اهالی می‌گفت که گلدان‌های سنگی در گنبدشاه یافت شده‌اند».

مقبره شاه‌مردان

مسافر سیستان با گذر از گدارشاه، به همراه همسفران‌اش در کنار رودخانه‌ای کم‌عمق اردو زده، به دیدار مقبره پیر بزرگ می‌روند «درست روبروی اردوگاه ما و ۴۵۰ متر به طرف شمال آن خرابه‌هایی بود که راهنماهای ما به آن شاه‌مردان می‌گفتند. در اینجا مقبره پیری قرار داشت و آن را زیارتگاه می‌خواندند. همچنین خرابه‌های یک بنای دیگر نیز در نزدیکی مقبره دیده می‌شد». وجود تکه‌پارچه‌های گره‌زده در مقبره سبب‌ساز پرسش درباره آن‌ها می‌شود «در مقبره پیر تعداد زیادی تکه‌پارچه دیدیم که سپس فهمیدیم زیارت‌کنندگان برای برآورده کردن حاجتشان گره زده بودند». همچنین بهره‌گیری از سنگ‌های این زیارتگاه با عنوان دارویی شفابخش در بیماری‌های گوناگون، مردم بلوچ را برای این مسافر اروپایی عجیب جلوه داده است «خود قبر را سنگ‌های زیبایی به شکل‌ها و اندازه‌های مختلف همراه با تکه‌های کاشی به رنگ سفید و آبی پوشانده بود. تعداد زیادی استوانه از سنگ تراشیده و صیقل شده، شبیه به جعبه‌های مهره شطرنج، در رنگ‌های مختلف دیدم. تعداد زیادی از این سنگ‌ها را بلوچ‌ها و سایر زیارت‌کنندگان خرد کرده بودند. هر یک از آنها تکه‌ای از این سنگ را بعد از زیارت با خود برداشته و همراه می‌برد تا در مواقع مورد نیاز آن را آسیاب کرده و کمی از آن را به عنوان داروی شفابخش به بیمار خود بدهد».

قلعه تاراکو

افسر عالی‌رتبه انگلیسی با گذر از چند روستای دیگر، به قلعه‌ای به نام تاراکو اشاره کرده، ویژگی‌های معماری آن را توصیف می‌کند «داخل قلعه تاراکو همه چیز ویران بود. حجره‌ها و اتاق‌های متعددی به چشم می‌خورد که سقف گنبدی تعدادی از آنها فروریخته بود و بعضی سالم مانده بودند. یکی از دیدنی‌های جالب قلعه، چاه آن بود که در حدود ۳۰ متر بالاتر از سطح زمین و در نزدیکی بلندترین محل تپه قرار داشت. این چاه مربع شکل بود و دور آن را برای جلوگیری از ریزش آجر کار گذاشته بودند». او اینجا بار دیگر به قبرهای بازشده برمی‌خورد «در شرق تاراکو یک آرامگاه گنبدی شکل قرار داشت و در آن ۶ قبر به ردیف قرار داشتند که چون محصور بودند خوب باقی مانده اما ته همه آنها باز بود و استخوان جمجمه‌ها دیده می‌شد». کمی جلوتر و به روایت نویسنده تقریبا در دو میلی تپه، زیارتگاهی دیگر نیز وجود داشته است «بر روی تلی از خاک تکه‌هایی از پارچه و چند بیرق برافراشته بودند که به آن زیارتگاه سلطان سخی می‌گفتند. در اینجا دو ستونچه به ارتفاع ۴۵ سانتیمتر و یک تکه‌مرمر سفید مربع‌شکل که خیلی خوب تراشیده و صیقل شده بود به چشم می‌خورد. اینها تنها آثار سنگی بودند که در سیستان به آنها برخوردم».

و سرانجام... شهر سوخته

گروه انگلیسی تقریبا در پایان مسیر و با گذراندن ۲۱ میل دیگر به محلی به نام خندق می‌رسد و با بازمانده‌های شهر سوخته روبه‌رو می‌شود، هرچند توضیحی چندان درباره آن نمی‌دهد «این منطقه که زمینی رسی و سخت داشت، بر روی تمامی خاک‌ها بقایای کوزه‌های شکسته به چشم می‌خورد. هر چه به خندق نزدیک می‌شدیم زمین بیشتر هموار و مسطح می‌شد تا اینکه به محلی که ارتفاع بسیار کمی داشت و به آن شهر سوخته می‌گفتند رسیدیم. بقایایی از شهر برجای مانده بود. آنچه مشاهده می‌شد فقط تکه‌های کوزه شکسته بود که به وفور یافت می‌شد. بیشتر تکه‌های کوزه قرمز کمرنگ بودند و بعضی از آنها نیز نقش و نگارهایی به رنگ سیاه بر خود داشتند». ادوارد ییت از رفتار راهنمایش شگفت‌زده شده که می‌کوشیده است این مکان را شهری از یادرفته و سوخته نشان دهد «راهنما در چند نقطه زمین را زیر و رو کرد تا نشان دهد که خاک این محل سیاه‌رنگ است و از این طریق ثابت کند که اینجا باقیمانده یک شهر سوخته و ویران است».

* همه مطالب درون گیومه از «سفرنامه خراسان و سیستان (سفرنامه کلنل ییت به ایران و افغانستان)» آورده شده است.

جایی که شهربندان ریگ و ریگ‌زار است

سرزمین راز آلود؛ ۵ درصد مکشوف، ۹۵ درصد مدفون

مهتاب چهارطاقی با سفری به سیستان، توصیفی زیبا و کامل از این منطقه و آثار باستانی آن در وبلاگ خود با نام «قصه‌گو» منتشر کرده است؛ بخش‌هایی از این توصیف شاعرانه را می‌خوانیم «راستش را بخواهید تحت تاثیر تبلیغات و ذهنیت‌های منفی و چه‌بسا نادرست از ورود به این استان اندکی بیمناکیم، از شمادوستان می‌خواهیم که ما را در این سفر تنها نگذارید. انگار اینجا سبزینگی تنها یک افسانه است. تا چشم کار می‌کند ریگ و ریگزار است که با نسیمی ملایم به هوا برمی‌خیزد. در ۵۶ کیلومتری زاهدان به محوطه «شهرسوخته» می‌رسیم، نیاکان ما از ۵۲۰۰ سال قبل به اینجا مهاجرت کرده و تمدنی را پایه‌گذاری نمودند که به یکی از پیشرفته‌ترین تمدن‌های بشری در جهان بدل گشت تا روزی که به شکل مرموزی طعمه حریق شد. شهر سوخته ۱۵۱ هکتار وسعت دارد که از این میزان تنها حدود ۵ درصد کشف شده و ۹۵ درصد دیگر آن هنوز در زیر خاک مدفون است. شهر [سوخته] دارای ۵ بخش (مسکونی، مرکزی، صنعتی، بناهای یادمانی و گورستان) است. بخش مسکونی که ۸۰ هکتار از شهر را تشکیل می‌دهد، دارای سیستم بسیار منظم شهرسازی و خیابان و کوچه‌های متعدد بوده که خانه‌هایی با ابعاد مختلف در فواصل منظمی از هم در آن قرارداشته‌اند. تمام شهر مجهز به سیستم پیشرفته آب و فاضلاب بوده و طبق نظر کارشناسان، تمدنی شبیه به تمدن سرزمین نیل در این شهر حاکم بوده. مصالح ساختمانی به‌کاررفته در بناها چینه، خشت، چوب، حصیر بوده و تعدادی اشیا و ظروف خانگی از انواع سنگی، مرمری، سفالی و... از این بخش استخراج گشته که در حال حاضر در موزه‌های مختلف ایران نگهداری می‌شود. بخش صنعتی نیز یکی دیگر از بخش‌های کشف شده شهر سوخته می‌باشد. شواهد به دست آمده نشان می‌دهد که ساکنین شهر سوخته دارای صنعت بسیار پیشرفته‌ای بوده و صنایعی چون پارچ‌بافی، کوزه‌وسفال، سنگ‌تراشی، جواهرسازی، رنگرزی، معرق‌کاری، حصیربافی و ... در بین آنان بسیار رونق داشته. اما یکی از جذاب‌ترین بخش‌های این شهر که پرده از اسرار بسیار برداشته، گورستان است. نحوه تدفین مردگان و اشیایی که در آن روزگاران همراه مردگان دفن می‌کردند کلید حل بسیاری از معماها گشته. پس از دیدن شهرسوخته و سه کوهه به طرف کوه خواجه رهسپار می‌شویم. در ۳۰ کیلومتری زابل به کوه ذوزنقه‌ای سیاه که به «کوه خواجه» (اوشیدا) معروف است می‌رسیم. شاید برایتان جالب باشد اگر بگویم باستان‌شناسان آثار شش دوره تاریخ را در کوه اوشیدا شناسایی کرده‌اند؛ آثار به جا مانده از این دوران چند هزار ساله شامل مجموعه بقایای کاخ‌ها، چند قلعه (کک کهزاد، قلعه چهل‌دختر، قلعه سرسنگ) چند آرامگاه (آرامگاه خواجه غلطان، خواجه مهدی) و بناهایی چون پیرگندم، خانه شیطان، و تعدادی بنای مقبره مانند است. اما آنسوی کوه تعدادی از قبور اسلامی با سقف‌های گنبدی نیز به چشم می‌خورد؛ مقبره خواجه غلطان یکی از این قبور است. جمعیت گرداگرد بنا جمع شده‌اند و به عبادت و زیارت و پخش نذورات مشغولند. دیدن هامون خشک شده و شورزار به جا مانده از آن و میل نادر که با دلی ترک‌ترک خورده چنین غریبانه نظاره‌گر مرگ تدریجی رفیق دیرین خود بوده، بدون شک بدترین خاطره ما از سفر به سیستان شد».

برگرفته از وب‌سایت «قصه‌گو؛ کوله‌باری از قصه و سفر» به نشانی www.m1taghi.blogfa.com

تصویر سجستان گذشته و سیستان امروز در منابع تاریخی

محبوب نظامیان اروپایی

شهر سیستان با مرکزیت زاهدان، در گذشته و امروز از شهرهای مهم ایران به شمار می‌آمده و البته دگرگونی‌های فراوان مرزی به خود دیده است. آخرین تقسیم‌بندی مربوط به عهدنامه پاریس به شمار می‌آید که آنجا را به دو قسمت سیستان ایران و سیستان افغانستان تقسیم کرده است. سیستان هرچند در گذشته یکی از مهم‌ترین مراکز تمدنی ایران بوده، با داشتن آب فراوان و خاک حاصل‌خیز، به انبار غله ایران شهرت داشته، اما امروزه به دلیل خشکسالی‌های پیاپی، بی‌رمق شده، به ویژه که آب دریاچه هامون کاملا خشک شده است. سرزمین سیستان با این وجود، دیدنی‌های فراوان تاریخی و ویرانه‌های شهرها و روستاهای قدیمی خود را برخلاف جاذبه‌های طبیعی‌اش حفظ کرده است. این بناها و بافت‌های تاریخی که جا به جای این استان دیده می‌شوند، چنان زیبا و مهم‌اند که می‌توانند دلیلی قانع‌کننده برای سفری خاطره‌انگیز به آنجا باشد. از جمله جاذبه‌های آن سرزمین می‌توان به قلعه‌های سام، بمپور و کهک کهزاد، دهانه غلامان، سه کوهه، کوه بزمان، رودخانه بمپور، رودخانه رایج، چشمه‌های هودیان، کنتی، پوزه باغ، تشت، اسپیدز، بزمان و کتوکان، شهر باستانی زرنج، زاهدان کهنه، تپه غلامان، آتشکده کرکوی، رودخانه هیرمند و چاه نیمه، قلعه ساسانی، کوه خواجه، منطقه حفاظت‌شده هامون و مهم‌تر از همه شهر سوخته اشاره کرد. افزون بر سفرنامه‌های ادوارد ییت و پاتینجر، برای دست‌یابی به آگاهی‌ها درباره این سرزمین گسترده تاریخی و اساطیری، کتاب‌هایی بسیار می‌توان شناساند. برای مثال سفرنامه سرفردریک جان گلداسمید، ژنرال ایتالیایی بسیار اهمیت دارد. او در واقع برای طرح تقسیمات مرزی بلوچستان و سیستان در دوره ناصرالدین شاه در میانه سال‌های ۱۸۷۰ تا ۱۸۷۲ میلادی برابر با ۱۲۴۸ تا ۱۲۵۰ خورشیدی هم‌زمان با یکی از بدترین قحطی‌های تاریخ ایران به این منطقه سفر کرد. همچنین حسن احمدی با نگاهی به برخی سفرنامه‌ها و مقاله‌های اروپاییان درباره این ناحیه، کتابی با نام «جغرافیای تاریخی سیستان؛ سفر با سفرنامه‌ها» تالیف کرده است. این کتاب، مجموعه‌ای از مقالات یا بخش‌هایی از سفرنامه‌های سیاحان اروپایی را گرد آورده است که به منطقه سیستان اشاره کرده‌اند. مترجم در آغاز هر بخش از کتاب، زندگی‌نامه کوتاه سیاح و زمان و چگونگی مسافرت به سیستان، همچنین مشخصات مقاله یا کتابی که ترجمه شده را به اختصار آورده و سپس توصیف‌های سیاح از منطقه را تشریح کرده است. کتاب با بیش از ۱۱۰ عکس، نقشه و جدول از منابع اصلی، همراه شده است. همچنین مهم‌ترین منبع کهن تاریخی در این حوزه، کتابی با مولفی گمنام به نام «تاریخ سیستان» به شمار می‌آید که ملک‌الشعرای بهار تصحیح کرده است. کتاب «بلوچستان در گذر زمان» از عبدالکریم بلوچ، به وضعیت این منطقه از اوایل دوره قاجار تا اواخر دوران پهلوی پرداخته است که از نظر نزدیکی به زمان کنونی اهمیت دارد. «سفرنامه بلوچستان» از محمدعلی علاءالملک، «سفرنامه بلوچستان و بنادر» نوشته معزالدین مهدوی و «سفرنامه بلوچستان» اثر محمود دیبا نیز منابعی مهم به شمار می‌آیند. دو اثر محمود زندمقدم با نام‌های «حکایت بلوچ» و «سیری در احوال اهل بلوچستان» را نیز می‌توان یاد کرد. وی بنا بر ماموریت دولتی در میانه سال‌های ۱۳۴۳ تا ۱۳۵۷ خورشیدی، مسافرت‌هایی چند به این ناحیه داشته و در پایان به منظور ادای دین به مردم بلوچ، این کتاب را نگاشته است.

بازار انگلیسی‌ها در حسین‌آباد سیستان